

## مرجع صالح برای رسیدگی اعتراض شخص ثالث به رأی و اعتراض ثالث اجرایی (با تأکید بر رویه قضایی ایران)

خیرالله هرمزی\*

استادیار حقوق خصوصی و اقتصادی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

حبیب بابایی قره‌شلاقی

دانشجوی مقطع دکتری دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۸/۲۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۴/۲۱)

### چکیده

چنانچه شخص ثالث آرای صادره از مراجع قضایی یا اجرای تصمیمات قضایی را مخل حقوق بداند می‌تواند مراتب اعتراض خود را به مرجع صالح اعلام کند. با توجه به تفاوت مبنایی اعتراض ثالث به رأی و اعتراض ثالث اجرایی مرجع رسیدگی به این دعوی متفاوت خواهد بود، به طوری که اعتراض شخص ثالث اصلی به حکم در دادگاه صادرکننده رأی قطعی مطرح می‌شود. اعتراض ثالث طاری در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است بدون تقدیم دادخواست به عمل خواهد آمد، اما اگر درجه دادگاه پایین‌تر از دادگاهی باشد که رأی معترض‌عنه را صادر کرده است، معترض دادخواست خود را به دادگاهی که رأی را صادر کرده است تقدیم می‌کند. درخصوص دادگاه صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی، اختلاف نظر وجود دارد. برخی دادگاه صادرکننده حکم را صالح می‌دانند و عده‌ای بر این باورند که دادگاه مجری حکم صالح برای رسیدگی است. برخی نیز هر دو را صالح می‌دانند. پذیرش صلاحیت دادگاه مجری حکم، از منطبق حقوقی بیشتری برخوردار است. برخی آرای صادره از دیوان عالی کشور و مفاد مواد ۲۶ و ۱۴۲ قانون اجرای احکام مدنی و دکترین حقوقی مؤید این نظر است.

### واژگان کلیدی

اعتراض شخص ثالث، دادگاه صادرکننده رأی، دادگاه مجری حکم و توقیف اموال، مرجع صالح.

## ۱. مقدمه

ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی اعتراض شخص ثالث را به دو قسم اعتراض اصلی و طاری تقسیم کرده است: الف) «اعتراض اصلی» عبارت است از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته باشد؛ ب) «اعتراض طاری» عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعای خود، در اثنای دادرسی، آن رأی را ابراز کرده است. سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا دادگاه‌های صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی و طاری با هم متفاوت‌اند یا خیر؟

توقیف اموال محکوم‌علیه پس از صدور اجراییه، از وظایف اجرای احکام است و ممکن است نسبت به اموالی که با تقاضا و معرفی محکوم‌له یا خود محکوم‌علیه توقیف می‌شود، شخص ثالث ادعای حقی کند. اگر این ادعا مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف است، قاضی اجرای احکام از اموال توقیف‌شده رفع توقیف می‌کند، در غیر این صورت عملیات اجرایی تعقیب می‌شود و مدعی حق می‌تواند برای اثبات ادعای خود به دادگاه شکایت کند. حال سؤال این است که کدام دادگاه برای رسیدگی نسبت به این اعتراض صالح است، دادگاه صادرکننده حکم (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۷: ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۷) یا دادگاه نخستین مجری حکم (جعفری‌لنگرودی، ۱۳۷۹: ۱۰۰؛ مهاجری، ۱۳۸۴: ۱۹۲ و محسنی و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۹۴)؟ پذیرش هریک از این مراجع، آثار و تبعات خاص خود را خواهد داشت. در این نوشتار با بیان دیدگاه‌ها و نقد و بررسی آن‌ها دلایل ترجیح انتخاب دادگاه صالح را بیان می‌کنیم.

## ۲. دادگاه صالح اعتراض شخص ثالث به رأی

### ۲.۱. دادگاه صالح اعتراض شخص ثالث اصلی

مطابق ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی مدنی «اعتراض اصلی، به دادگاهی تقدیم می‌شود که رأی قطعی معترض‌عنه را صادر کرده است...»، لذا دادخواست اعتراض ثالث اصلی به دادگاهی تقدیم می‌شود که رأی قطعی را صادر کرده است. اگر رأی از دادگاه بدوی صادر شده و با توجه به خواسته دعوی بدوی رأی صادره از ابتدا قطعی یا در نتیجه عدم تجدیدنظرخواهی قطعیت یافته باشد، مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث همان دادگاه بدوی است. رأی تجدیدنظرخواهی دو حالت دارد: دادگاه تجدیدنظر پس از رسیدگی عین رأی بدوی را تأیید یا رأی دادگاه بدوی نقض و رأی جدیدی صادر می‌کند. شاید بتوان گفت اگر رأی دادگاه بدوی عیناً در دادگاه تجدیدنظر تأیید شود، دادگاه بدوی مرجع صالح دعوی اعتراض ثالث به این

رای باشد، اما این نظر با اصول حقوقی سازگار نیست، زیرا دادگاه بدوی از لحاظ درجه پایین‌تر از دادگاه تجدیدنظر قرار دارد و صلاحیت تصمیم‌گیری درخصوص رای دادگاه تجدیدنظر را ندارد. پس مرجع رسیدگی به دعوی اعتراض ثالث همان دادگاه تجدیدنظر است. این تعبیر با ظاهر ماده ۴۲۰ نیز که از قطعی بودن رای استفاده کرده است کاملاً سازگار به نظر می‌رسد (شمس، ۱۳۸۲: ۵۱۰). گروه مشورتی آیین دادرسی مدنی اداره حقوقی دادگستری نیز همین نظر را دارد: «مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث اصلی، به حکم دادگاه پژوهش دایر به تأیید رای دادگاه بدوی، دادگاه پژوهش است، زیرا خارج از شأن دادگاه مادون یعنی دادگاه بدوی است که رای دادگاه مافوق یعنی دادگاه پژوهشی را مورد تجدیدنظر قرار دهد و احیاناً آن را لغو کند و اگر هم صلاحیت دادگاه بدوی به الغای رای خود آن دادگاه محدود دانسته شود با بقای اعتبار رای دادگاه پژوهش و قابل اجرا بودن آن با توجه به ماده ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۳۶۵ قانون فعلی) و ماده ۵۹۹ اصول محاکمات حقوقی غرض اساسی از اعتراض ثالث را تأمین نخواهد کرد، لذا رسیدگی به اعتراض فوق با دادگاه پژوهش است و رای دادگاه پژوهش درباره اعتراض ثالث اعم از اینکه بر رد اعتراض یا الغای حکم بدوی باشد از جمله احکام قابل پژوهش نیست» (سلجوقی و امینی، ۱۳۸۵: ۲۳۹). نظریه مشورتی شماره ۷/۵۴۸۹ مورخ ۱۳۷۸/۷/۲۷ اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز در تأیید این مطلب است: «مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به حکمی که در مرحله تجدیدنظر تأیید شده، دادگاه تجدیدنظر است، زیرا خارج از صلاحیت دادگاه تالی (دادگاه بدوی) است که نسبت به نقض دادنامه‌ای که در دادگاه عالی قطعی شده است، اقدام نماید، فسخ رای دادگاه بدوی توسط خود آن دادگاه نتیجه‌ای مغایر با رای قطعی صادره از مرجع تجدیدنظر را در بر خواهد داشت که علی‌الاصول نمی‌تواند حقوق معترض ثالث را تأمین کند؛ لذا رسیدگی به اعتراض ثالث در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر است» (روزنامه رسمی). البته باید اذعان داشت در صورتی مطالب ذکر شده صائب خواهند بود که رای دادگاه تجدیدنظر با بررسی ماهوی موضوع به تأیید رای دادگاه بدوی اقدام کند و چنانچه صرفاً با بررسی شکلی پرونده، قرار رد تجدیدنظرخواهی را صادر کند مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث همان دادگاه بدوی خواهد بود. رویه قضایی باصراحت این موضع را اتخاذ کرده است؛ چنانچه در دادنامه ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۲۸۰۰۷۸۳ مورخ ۹۱/۷/۳ شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران بیان شده است: «... نظر به اینکه اولاً: دادنامه شماره ۴۷۰-۸۵/۴/۱۰ شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر حکایت از قرار رد تجدیدنظرخواهی دارد؛ لذا دادنامه بدوی در دادگاه تجدیدنظر رسیدگی ماهیتی نشده است، بلکه به علت صدور قرار رد تجدیدنظرخواهی، دادنامه بدوی در مرحله بدوی قطعیت حاصل نموده است؛ ثانیاً: با استناد به مواد ۴۲۰، ۴۲۲ و ۴۲۴ از قانون آیین دادرسی مدنی مرجع صالح به رسیدگی به دعوی

اعتراض ثالث دادگاه صادرکننده حکم قطعی است و با عنایت به اینکه دادنامه بدوی شماره ۱۳۵۷-۸۳/۱۲/۲۲ شعبه اول دادگاه عمومی تهران در همان مرحله بدوی قطعیت حاصل نموده است مرجع صالح رسیدگی به اعتراض ثالث مطروحه شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی تهران است... و در دادنامه ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۸۰۰۷۷۶ مورخ ۹۱/۷/۳ شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران مقرر شده است: «... نظر به اینکه اعتراض ثالث مطابق مواد ۴۲۰، ۴۲۲ و ۴۲۴ از قانون آیین دادرسی نسبت به احکام قطعی قابلیت استماع دارد و دادنامه این دادگاه که مورد اعتراض ثالث قرار گرفته است قرار رد تجدیدنظرخواهی می‌باشد و خواهان معترض ثالث بایستی دعوی خود را نسبت به دادنامه شعبه اول عمومی حقوقی تهران که رسیدگی ماهوی صورت گرفته است مطرح کند. لذا به استناد مواد قانونی بیان شده و ماده ۲ و قسمت اخیر ماده ۴۲۰ قانون مرقوم قرار عدم استماع دعوی خواهان معترض ثالث به کیفیت مطروحه صادر و اعلام می‌دارد، این رأی قطعی است».

حقوق‌دانی بر این نظر است که رد اعتراض ثالث نسبت به رأیی که در دیوان عالی کشور ابرام شده باشد، با توجه به ملاک تبصره ذیل ماده ۳۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی باید به دفتر دیوان عالی کشور تقدیم شود (شمس، ۱۳۸۲: ۵۱۱). اما این نظر صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا در مقررده موردنظر آمده است: «چنانچه دعوی در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و درخواست اعاده دادرسی نسبت به آن شود، درخواست به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع می‌گردد. در صورت قبول درخواست یادشده از طرف دادگاه، رسیدگی در دیوان عالی کشور تا صدور حکم متوقف خواهد شد» و با تحلیل این قانون می‌توان گفت: اولاً: صرف نظر از اینکه آیا امکان توسل به قیاس در دادرسی مدنی جایز است یا خیر؟ زیرا بحث رأیی است که عیناً در دیوان عالی کشور ابرام شده است، موضوع تبصره ماده ۴۳۳ در موردی است که هنوز رسیدگی فرجامی پایان نگرفته است و ابرام یا نقض رأی مشخص نیست. ثانیاً: در تبصره موردبحث، هیچ قیدی بر اینکه حتماً باید دادخواست اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور تقدیم شود، وجود ندارد، زیرا فردی که تقاضای اعاده دادرسی کرده است بر این تصور است که دادخواست اعاده دادرسی به علت درجریان بودن پرونده به دیوان عالی کشور تقدیم شده است و شعبه دیوان عالی کشور نیز صرفاً به ثبت مراتب و ارسال آن به دادگاه صادرکننده حکم اقدام می‌کند؛ ثالثاً: درخصوص اعاده دادرسی به علت اینکه امکان توقف فرجام‌خواهی وجود دارد، تقدیم دادخواست به دیوان عالی کشور توجیه‌شدنی است، اما چون این مبنا با توجه به ابرام قبلی در بحث اعتراض‌نامه منتهی است، تقدیم دادخواست اعتراض ثالث به دیوان عالی کشور درخصوص رأیی که عیناً در دیوان تأیید شده است توجیه‌شدنی نیست. اما چنانچه دعوی در دیوان عالی کشور تحت رسیدگی باشد و نسبت به آن اعتراض شخص ثالث مطرح شود، باید

گفت مطرح بودن پرونده در دیوان عالی کشور مانع اعتراض به رأی فرجام‌خواسته نیست، در این صورت دادخواست اعتراض باید به دیوان عالی کشور تقدیم شود تا رسیدگی فرجامی را متوقف و دادخواست را برای رسیدگی به دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض ارسال کند (همان، ۵۰۰).

در خصوص اعتراض ثالث اصلی نسبت به رأی داور، مرجع تقدیم دادخواست بنا به اصل صلاحیت عام رسیدگی به دعاوی با توجه به مواد ۱۰ و ۱۱ قانون آیین دادرسی مدنی، محاکم دادگستری است. همچنین، ماهیت خصوصی بودن رسیدگی داور و ناممکن بودن تحمیل صلاحیت وی بر ثالث معترض، اقتضا دارد که این اعتراض در دادگاه‌های دادگستری طرح شود و این یکی از تفاوت‌هایی است که بین اعتراض ثالث به رأی دادگاه و داور وجود دارد که در آن مرجع عدول از رأی صادره همان مرجع صادرکننده نیست و داور صلاحیت ورود به آن را ندارد (دولاح، ۱۳۹۰: ۴۰).

مطابق ماده ۵۸۷ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه «اعتراض شخص ثالث در مرجع قضایی طرح می‌شود که رأی مورد اعتراض را صادر نموده است. همان قضاوت می‌تواند در خصوص اعتراض شخص ثالث تصمیم بگیرند» (محسنی، ۱۳۹۱: ۲۵۰).

## ۲.۲. دادگاه صالح اعتراض ثالث طاری

ماده ۴۲۱ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته است: «اعتراض طاری در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است بدون تقدیم دادخواست به عمل خواهد آمد، ولی اگر درجه دادگاه پایین‌تر از دادگاهی باشد که رأی معترض‌عنه را صادر کرده، معترض دادخواست خود را به دادگاهی که رأی را صادر کرده است تقدیم می‌نماید و موافق اصول در آن رسیدگی خواهد شد». بنابراین، اعتراض ثالث طاری نیز در هر حال، در دادگاهی عنوان می‌شود که دعوا در آن مطرح بوده و رأی مورد اعتراض به منزله دلیل به آن استناد شده است. این اعتراض ابتدا بدون تقدیم دادخواست به عمل می‌آید و با توجه به مدلول ماده ۴۲۳ قانون علی‌القاعده از سوی همین دادگاه به آن رسیدگی و در خصوص آن تصمیم‌گیری می‌شود (نوبن‌کاشانی، ۱۳۵۰: ۶۳). مطابق ماده ۵۸۸ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه «اعتراض شخص ثالث طاری نسبت به منازعه‌ای که در یک مرجع قضایی مورد مراجعه بوده توسط همین مرجع مورد حل و فصل قرار می‌گیرد، در صورتی که این مرجع بالاتر از مرجع صادرکننده بوده یا اگر هم‌درجه هستند، هیچ‌یک از قواعد صلاحیت واجد جنبه عمومی مانع آن نباشد، این اعتراض شخص ثالث به همان شیوه‌ای که در دعاوی طاری مطرح می‌شوند طرح می‌شود. در دیگر موارد، اعتراض ثالث طاری به شیوه

دعوی اصلی نزد مرجع قضایی که در آن رأی صادر کرده است طرح می‌شود» (محسنی، ۱۳۹۱: ۲۵۰).

اما در خصوص دادگاه صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث طاری نسبت به رأی داور باید گفت؛ وضعیت‌های ذیل را برای رأی صادره از ناحیه داور می‌توان تصور کرد:  
الف) رأی داور پس از صدور، از سوی هر دو طرف داور می‌تواند موافقت و قطعی می‌شود.  
ب) محکوم‌علیه پس از صدور رأی داور به آن اعتراض می‌کند و از سوی دادگاه، حکم به بطلان رأی مذکور صادر می‌شود.

ج) محکوم‌علیه پس از صدور رأی داور به آن اعتراض می‌کند و این اعتراض پذیرفته نمی‌شود و رأی مذکور عیناً تأیید می‌شود. گاهی نیز به دلیل رعایت نکردن تبصره ۴۹۰ قانون آیین دادرسی مدنی از حیث مدت اعتراض و به دستور ماده ۴۹۲ قرار رد دادخواست آن صادر می‌شود.

در قسمت «الف» بحث اختلاف در تعیین مرجع صدور رأی به میان نمی‌آید، زیرا اساساً دخالتی از سوی دادگاه صورت نگرفته است تا دوران امر، بین داور و دادگاه به منزله مرجع صدور، پیش آید. در قسمت «ب» نیز موضوع خلل به حق ثالث، منتفی است، زیرا بطلان رأی، هرگونه اثر حقوقی را از آن سلب می‌کند. قسمت «ج» می‌تواند محل تردید باشد که مرجع صادرکننده رأی کدام است؟ داور می‌کند یا دادگاهی که آن را تأیید می‌کند؟ شاید اثر عملی آن به نظر نیاید، اما توجه بیشتر می‌تواند آثار آن را نشان دهد:

۱. اگر مرجع صدور را داور بدانیم، اعتراض ثالث طاری نسبت به آن، در هیچ صورتی به تقدیم دادخواست نیاز ندارد، زیرا بیم پایین‌تر بودن درجه دادگاه از داور به میان نمی‌آید. حال آنکه اگر دادگاهی که رأی داور را پس از اعتراضی که یکی از طرفین رأی مذکور به عمل آورده‌اند، تأیید کرده است، مرجع صدور باشد، در برخی موارد به تقدیم دادخواست نیاز خواهد بود.

۲. اگر مرجع صدور داور باشد، دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوی اصلی، در همه احوال صلاحیت رسیدگی به دعوی اعتراض ثالث طاری نسبت به رأی داور را دارد، اما اگر دادگاه تأییدکننده رأی داور، مرجع صدور باشد، این صلاحیت به نحو مطلق پذیرفتنی نیست و در جای خود امکان تصور درجات مختلف این دو مرجع وجود دارد.

برای نتیجه‌گیری می‌توان گفت، آنچه از قواعد و اصول دادرسی به دست می‌آید و توجه به رسیدگی ماهیتی که دادگاه در مقام تأیید رأی داور اعمال کرده است و اینکه اتصاف صدور رأی به داور در این خصوص با توجه به آنچه از بحث خروج تلبس مشتق از وصف حالت موردنظر که در اصول فقه مطمح‌نظر است، مستفاد می‌شود و اینکه اطلاق مرجع صادرکننده

رای مذکور با توجه به زمان حال و انتساب آن به دادگاهی که رای داور را تأیید کرده، از باب حقیقت بوده است و بالعکس، اطلاق صدور برای داور به دلیل مذکور، نوعی مجاز را نشان می‌دهد؛ ما را به این امر راهنمایی می‌کند که مرجع صادرکننده، داور نبوده است، بلکه دادگاهی است که رای داور را تأیید کرده است. بنابراین، اگر به دستور ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی دعوایی از طریق دادگاه تجدیدنظر به داوران ارجاع شود و به رأی که داور صادر می‌کند اعتراض و در همان دادگاه تأیید شود، این تأییدیه به‌منزله حکم صادره از دادگاه تجدیدنظر است. بنابراین، در صورت اعتراض طاری ثالث به این رای، دادگاه بدوی که درجه‌ای پایین‌تر از دادگاه تجدیدنظر دارد می‌بایست به دستور مواد ۴۲۱ و ۴۲۳ قانون پیش‌گفته برای تقدیم دادخواست، یک مهلت بیست روزه به ثالث بدهد تا دعوی او موافق اصول، رسیدگی شود. در همین فرض، اگر به دلیل اعتراض خارج از موعد و طبق ماده ۴۹۲ قانون مذکور قرار رد درخواست ابطال رای داور صادر شود، چون رسیدگی ماهیتی از سوی دادگاه انجام نشده است، لذا باید بر آن بود که مرجع صدور، داور یا داوران مذکور باشد و بیم تفوق درجه آن بر دادگاه رسیدگی‌کننده نمی‌رود تا به مراجعه به مرجع عالی‌تر نیاز باشد. لذا همان دادگاه به رسیدگی اقدام می‌کند و اگر دعوی ثالث را موجه دانست آن قسمت از رای داور را که به حق او خلل وارد می‌آورد نقض می‌کند و در صورت تجزیه‌ناپذیر بودن رای مذکور را الغا خواهد کرد (خدابخشی شلمزاری، ۱۳۸۲: ۷۳).

سؤالی که مطرح می‌شود این است آیا امکان توافق در تعیین دادگاه صالح در دعوی اعتراض ثالث وجود دارد یا خیر؟ در پاسخ باید گفت امکان توافق طرفین درخصوص صلاحیت ذاتی وجود ندارد، زیرا پیش‌بینی قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی در تمام نظام‌های حقوقی، از زمره قواعد آمره محسوب می‌شود. درخصوص صلاحیت محلی از دیرباز همواره اصل بر صلاحیت محاکم مستقر در محل اقامت خواننده بوده است، با وجود این در اصول آیین دادرسی فراملی از این قاعده، عدول<sup>۱</sup> و به جای آن قاعده‌ای بدیع در حقوق دادرسی مدنی پیش‌بینی شده است. در اصل دوم آمده است: «۱-۲. دادگاه در موارد زیر صلاحیت رسیدگی به دعوا را دارد: ۱-۱-۲. وقتی که طرفین دعوا جهت ارجاع اختلاف به آن دادگاه با یکدیگر تراضی کنند...»؛ یعنی اصل بر توافق طرفین در تعیین دادگاه است (غمامی و محسنی، ۱۳۹۰: ۵۹)، اما در دادنامه‌های شماره ۳۲۷ مورخه ۸۵/۶/۲۳ و شماره ۷۹۲ مورخه ۸۸/۱۱/۴ شعبه ۳۴ دادگاه تجدیدنظر استان تهران با این استدلال که در قانون آیین دادرسی مدنی مجالی برای توافق اصحاب دعوا درخصوص صلاحیت محلی داده نشده است، رای صادره از دادگاه بدوی را نقض کرده است (شهبازی‌نیا و اکبری‌دهنو، ۱۳۹۳: ۲۰۷). اما این رویه صحیح به نظر نمی‌رسد، اصولاً

1. Principles of transnational civil procedure, by the American law unidroit, 2004, 19.

پیش‌بینی قواعد صلاحیت محلی به جهت مصلحت افراد است و به همین جهت برخلاف قواعد صلاحیت ذاتی، نمی‌توان اثری از ارتباط این دسته از قواعد با نظم عمومی را متصور شد. بر این اساس و با التفات به اصل حاکمیت اراده اصحاب دعوی مدنی و اصل مشروعیت توافقات غیرمغایر اشخاص با نظم عمومی (ماده ۱۰ قانون مدنی) می‌توان استدلال کرد که توافق اشخاص برای عدول از قواعد مربوط به صلاحیت محلی، می‌تواند امکان‌پذیر باشد (فانم‌مقام فراهانی، ۱۳۸۴: ۱۷۱). به همین دلیل در لایحه اصلاحی قانون آیین دادرسی مدنی<sup>۱</sup> در اصلاح ماده ۲۵۲ پیش‌بینی شده است: «هرگاه به تشخیص دادگاه تجدیدنظر، دادگاه نخستین فاقد صلاحیت محلی باشد و نسبت به آن در مرحله نخستین ایراد شده باشد و در صورتی که فاقد صلاحیت ذاتی باشد، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌دارد».

اما در خصوص بحث اعتراض شخص ثالث به نظر می‌رسد در خصوص صلاحیت بدوی دادگاهی که رأی مورد اعتراض شخص ثالث را صادر کرده است امکان توافق بر صلاحیت محلی بر طرفین آن بوده است، اما در خصوص اعتراض ثالث حتی اگر قواعد صلاحیت ذاتی در خصوص رسیدگی رأی مورد اعتراض رعایت نشده باشد امکان طرح ایراد از سوی ثالث وجود ندارد و ثالث و طرفین دعوی رأی مورد اعتراض نیز حق توافق بر صلاحیت دادگاه ندارند، زیرا صلاحیت دادگاه در خصوص اعتراض ثالث ذاتی تلقی می‌شود.

### ۳. مرجع صالح رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی

#### ۳.۱. مرجع صالح رسیدگی به اظهار حق ثالث اجرایی

ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی مرجع تعیین تکلیف راجع به اظهار حق ثالث را بیان نکرده و صرفاً به نتیجه پذیرش ادعا اشاره و رفع توقیف از مال را پیش‌بینی کرده است، اما چون عوامل اجرای احکام (دادورز یا مأمور اجرا) توقیف را انجام می‌دهند، به طور معمول اعتراض به مأموران اجرا ارائه می‌شود و آنان با ملاحظه ادعا و بررسی مدارک و مستندات در خصوص رفع توقیف مال یا ادامه عملیات اجرایی تصمیم می‌گیرند. در مواد مختلف قانون اجرای احکام مدنی نیز به اقدامات دادورز در توقیف اموال و رفع آن اشاره شده است. با توجه به ماده ۳۴ آیین‌نامه قانونی اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۷ ریاست قوه قضاییه، اجرای احکام مدنی تحت ریاست و نظارت دادگاه صادرکننده رأی بدوی است و مطابق قانون اجرای احکام مدنی و سایر قوانین و مقررات مربوط اقدام می‌کنند. دادورزان ادعای شخص ثالث را صورت‌مجلس و به قاضی که اجرای حکم تحت ریاست و نظارت او

۱. متن لایحه در سایت [www.DADIRAN.IR](http://www.DADIRAN.IR) در دسترس است.



قرار دارد گزارش می‌کنند و او حسب ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م راجع به وارد بودن ادعای ثالث تعیین تکلیف می‌کند.

در این خصوص اظهارنظرهای مختلفی شده است از جمله، اکثریت قضات نشست قضایی استان کردستان در اردیبهشت ۱۳۷۹ در پاسخ به این سؤال که اگر ادعای شخص ثالث مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد، مرجع پذیرش ادعا، واحد اجرای احکام مدنی است یا دادگاه صادرکننده حکم؟ اظهارنظر کرده‌اند: «با وجود حکم قطعی دادگاه یا سند رسمی، تکلیف مالکیت نسبت به مال توقیفی معلوم است، بنابراین نیاز به رسیدگی قضایی نیست و قاضی اجرای احکام با احراز صحت مندرجات سند یا حکم دادگاه دستور رفع توقیف را صادر خواهد کرد». گروه تخصصی مستقر در آموزش قوه قضاییه نظر اکثریت بالا را تأیید و اعلام کرده است: «اگر ادعا مستند به سند رسمی یا حکم قطعی باشد و تاریخ اسناد ارائه شده مقدم بر تاریخ توقیف باشد، بر حسب دستور ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م قاضی اجرا به نفع شخص ثالث، اقدام به رفع توقیف می‌نماید، اما اگر اعتراض مستند به سند رسمی یا حکم قطعی نباشد، عملیات اجرایی تعقیب و مدعی می‌تواند به دادگاه صادرکننده حکم شکایت نماید، در این مورد قاضی دادگاه اتخاذ تصمیم می‌کند». نظر اقلیت قضات نشست قضایی مزبور، با نظر بالا متفاوت است. براساس آن، تعیین تکلیف راجع به اظهار حق ثالث با دادگاهی است که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود. نظریه مزبور به لحاظ صراحت آن عیناً ذکر می‌شود: «مواد ۵، ۶، ۲۴، ۲۵ و ۶۹ ق.ا.ا.م و ماده ۲۸ آیین‌نامه اجرایی ق.ت.د.ع.و.ا دلالت دارد که اجرای حکم به دستور قاضی دادگاه و زیر نظر او انجام می‌شود و اختلاف‌های ناشی از اجرای حکم به وسیله آن مرجع حل می‌گردد. ادعای شخص ثالث نسبت به مال توقیف شده نیز هرچند مستند به سند رسمی یا حکم قطعی دادگاه باشد، یکی از صورت‌های اختلافی ناشی از اجرای احکام بوده و حل آن با دادگاهی است که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود» (بازگیر، ۱۳۸۰: ۲۸۲).

با توجه به نظرهای اعلام شده، معترض ثالث ادعای خود را به اجرای احکام مجری حکم و دادورزان آن اعلام می‌کند. در صورتی که با توجه به مستندات ابراز شده مبانی ادعا روشن و ابهام و اشکالی در آن وجود نداشته باشد، از مال مورد ادعا رفع توقیف می‌شود. بنابراین، در فرض مزبور مراجعه به دادگاه مورد ندارد، زیرا قسمت اول ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م مقرر داشته است که با ارائه حکم قطعی یا سند رسمی توقیف رفع می‌شود. در غیر این صورت معترض به دادگاه مراجعه می‌کند و بدیهی است با توجه به این قانون مراجعه به دادگاه صرفاً مربوط به مواردی غیر از ارائه حکم قطعی یا سند رسمی واجد شرایط است.

اما اگر ابهام و اشکالی در دلایل ارائه شده و مستندات آن یا نحوه اقدام اجرایی وجود داشته باشد، موضوع در دادگاهی گزارش می شود که حکم زیر نظر آن به اجرا درمی آید و دادگاه درخصوص رفع توقیف یا ادامه عملیات اجرایی تعیین تکلیف می کند (ذبحی، ۱۳۸۹: ۱۸۴).

### ۳.۲. دادگاه صالح برای اعتراض ثالث اجرایی

طبق ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م هرگاه مدعی ثالث دارای حکم قطعی یا سند رسمی نباشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف مال نباشد، باید اعتراض (شکایت) خود را به دادگاه ارائه کند. درخصوص دادگاه صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی، بین دادگاه صادرکننده یا اجراکننده حکم اختلاف نظر وجود دارد که ضمن بیان نظرهای مطرح درخصوص آن اظهار نظر می شود.

### ۳.۲.۱. دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می شود، صالح است

براساس این نظر، دادگاه اجراکننده حکم صلاحیت رسیدگی به دعوی اعتراض ثالث اجرایی را دارد. وفق ماده ۵ ق.ا.ا.م،<sup>۱</sup> که اجرای حکم را با دادگاه نخستین می داند، دادگاه اجراکننده حکم، دادگاه بدوی است که حکم اولیه را صادر کرده است، با وجود آن ممکن است دادگاه صادرکننده حکم، دادگاه دیگری باشد. در اکثر موارد دادگاه مجری حکم همان دادگاه بدوی صادرکننده حکم است (محسنی و رضایی نژاد، ۱۳۹۰: ۹۴)، اما فلسفه حقوقی این نظریه، صلاحیت دادگاه مزبور در رسیدگی به اختلافات ناشی از اجرای احکام است، زیرا رسیدگی و تعیین تکلیف راجع به اعتراض ثالث اجرایی از جمله اختلافات ناشی از اجرای حکم است. چنانکه دکتر جعفری لنگرودی در بیان شرایط اعتراض ثالث اجرایی همین نظر را بیان و مورد را از مصادیق اشکالات ناشی از اجرای حکم و در صلاحیت دادگاه اجراکننده حکم بیان می کند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲: ۱۰۰).

نظریه اقلیت نشست قضایی دادگستری کردستان در اردیبهشت ۱۳۷۹، بر مبنای همین فلسفه بیان شده است که «... ادعای شخص ثالث نسبت به مال توقیف شده هرچند مستند به سند رسمی یا حکم قطعی دادگاه باشد، یکی از صورت های اختلاف ناشی از اجرای احکام بوده و حل آن با دادگاهی است که حکم زیر نظر آن اجرا می شود» (بهرامی، ۱۳۸۲: ۴۸۵).

گروه نشست قضایی مدنی معاونت آموزش قوه قضاییه در پی اظهار نظر نشست قضایی دادگستری تبریز در فروردین ۱۳۸۵ راجع به سؤالی درخصوص مرجع صالح برای رسیدگی به

۱. ماده ۵: «صدور اجراییه با دادگاه نخستین است».

اعتراض، نسبت به اجرای قرار تأمین خواسته صادرشده حل اختلاف که به توقیف مال منجر شده و شخص ثالث به توقیف آن اعتراض کرده است و مدعی می‌شود مال توقیف شده متعلق به اوست اظهار نظر می‌کند: «با توجه به صراحت مواد ۲۵ و ۲۶ ق.ا.ا.م رفع اشکالاتی که در جریان اجرای حکم پیش می‌آید، همچنین اختلاف ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می‌شود، لذا شکایت از عملیات اجرایی راجع به اجرای آرای شورای حل اختلاف (اعتراض ثالث اجرایی) مطابق مقررات مواد ۱۴۶ و ۱۵۷ ق.ا.ا.م در صلاحیت دادگاه اجراکننده حکم است» (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۲: ۱۵۰).

از نظر رویه قضایی نمونه‌های متعددی از آرای صادره وجود دارد که این نظر را تأیید می‌کنند. برای مثال خلاصه رأی شماره ۳/۶۴-۱۳۷۱/۲/۱۲-شعبه ۳ دیوان عالی کشور که درخصوص موضوع صادر شده است بدین شرح است: «در یک اختلاف اجراییه حکمی توسط دادگاه اولیه صادر می‌شود، دعوی اعتراض ثالث نسبت به اجرای حکم در دادگاه ثانویه طرح می‌شود، دادگاه ثانویه به این استدلال که رسیدگی به دعوی اعتراض ثالث نسبت به اجرای حکم مستنداً به مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م با دادگاهی است که حکم توسط آن اجرا می‌شود قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه اولیه صادر می‌نماید. دادگاه اولیه با عنایت به اینکه اجراییه صادر و اجرا شده و اقدامی برای انجام وجود ندارد، صلاحیت را نمی‌پذیرد و در نهایت اختلاف حاصل می‌شود. در اختلاف حاصله بین دادگاه‌های عمومی (حقوقی) در بالا به استناد مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م دادگاه اولیه صلاحیت رسیدگی دارد» (ارغونیا و شعبانی، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

رأی دیگری که بر همین مبنا از طرف شعبه ۲۳ دیوان عالی کشور به شماره ۶۷۹ مورخ ۱۳۶۹/۱۲/۷ صادر شده است بدین شرح است: «در مورد آقای (م) دادخواستی به طرفیت آقای (غ) به خواسته توقیف عملیات اجرایی مربوط به اجراییه صادره در پرونده مطروحه در دادگاه کیفری یک تهران شعبه ۱۳۶ به مبلغ دو میلیون و یکصد هزار ریال به شعبه ۲۸ دادگاه حقوقی یک تهران تقدیم و با استناد به پرونده کیفری کلاسه ۳۴۷/۶۸ مطروحه در شعبه ۱۳۶ کیفری یک تهران درخواست رسیدگی و صدور حکم نموده است. دادگاه ارجاع شده «حقوقی یک» در وقت فوق‌العاده به موضوع رسیدگی و به استناد مواد ۲۴ الی ۲۷ و مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.ا.م رسیدگی به موضوع را در صلاحیت دادگاهی که حکم توسط آن اجرا می‌شود «دادگاه کیفری یک» تشخیص و پرونده امر را با صدور قرار عدم صلاحیت به شعبه ۱۳۶ کیفری یک تهران ارسال داشته است. دادگاه اخیرالذکر به این استدلال که دادخواست از طرف شخص ثالث که غیر از محکومله و محکوم‌علیه است، تقدیم گردیده و صرفاً دعوی مطروحه دعوی حقوقی است؛ قرار عدم صلاحیت خود را به اعتبار صلاحیت دادگاه حقوقی یک صادر و پرونده امر را جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال داشته است. شعبه دیوان نیز درخصوص

اختلاف پیش‌گفته چنین انشای رأی نموده است: نظر به اینکه بر طبق اصول کلی حقوقی و مدلول مواد اشعاری در اظهارنظر دادگاه حقوقی یک تهران «شعبه ۲۸» اتخاذ تصمیم نسبت به موضوع با دادگاهی است که اجراییه صادر نموده و در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.م نیز وجه افتراقی بین شخص ثالث یا طرفین اجراییه ملاحظه نمی‌شود. بنابراین رسیدگی به شکایت شخص ثالث نسبت به اجراییه صادره از دادگاه کیفری یک تهران با همان دادگاه بوده و با اعلام صلاحیت دادگاه مزبور بین دو مرجع حل اختلاف می‌شود» (معاونت آموزشی قوه قضاییه، ۱۳۸۷: ۴۸). سرانجام رأی صادرشده از شعبه سوم دیوان عالی کشور موضوع دادنامه شماره ۳/۶۴ مورخ ۷۱/۲/۱۲ اعلام می‌دارد: «همان‌طور که از طرف دادگاه حقوقی یک اظهارنظر شده اختلاف ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می‌شود و رسیدگی به اعتراض شخص ثالث نسبت به اموال توقیف‌شده با توجه به مادتين ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.م با همان دادگاه است، فلذا با تشخیص صلاحیت دادگاه کیفری دو تهران حل اختلاف می‌شود» (بازگیر، ۱۳۸۰: ۷۵).

### ۳.۲.۲. دادگاه صادرکننده حکم صالح است

براساس این نظر، دادگاه صادرکننده حکم برای رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی صلاحیت دارد. دادگاه صادرکننده حکم می‌تواند یکی از دادگاه‌های ذیل باشد:

برای نمونه نظریه نشست‌های قضایی که به اتفاق آرا براساس عقیده بالا صادر شده این است که «رسیدگی‌های مذکور در مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.م دارای ماهیت قضایی است نه اداری و اجرایی، با اعتراض شخص ثالث و اظهار حق وی نسبت به مال توقیف‌شده اجرای احکام باید پرونده را به دادگاه صادرکننده رأی جهت اظهارنظر ارسال نماید...» (معاونت آموزشی قوه قضاییه، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

نظریه شماره ۷/۷۲۹۳ مورخ ۱۳۷۵/۱۱/۱۸ اداره حقوقی قوه قضاییه نیز مؤید عقیده مزبور بوده است و اشعار می‌دارد:

سؤال: «در صورتی که قاضی اجرای احکام رأساً به اعتراض شخص ثالث نسبت به توقیف اتومبیل رسیدگی و در ماهیت امر اتخاذ تصمیم نماید؛ در چه حدی از اعتبار قانونی برخوردار خواهد بود؟

پاسخ: رسیدگی به اعتراض شخص ثالث به توقیف مال در صلاحیت دادگاه صادرکننده حکم است و قاضی اجرای احکام صلاحیت رسیدگی به این اعتراض را ندارد و تصمیم واحد اجرای احکام درخصوص مورد از درجه اعتبار ساقط است و دادگاه صادرکننده حکم بایستی نسبت به اعتراض رسیدگی و نگیاً یا اثباتاً اظهارنظر کند» (همان، ۱۶۸).

مطابق نظریه مشورتی شماره ۷۵۲۹-۱۰/۲۹-۱۳۸۰/۱۰ اداره حقوقی: مرجع صالح برای رسیدگی اعتراض ثالث اجرایی، دادگاه بدوی صادرکننده حکم است.

اما نظر اول صائب به نظر می‌رسد زیرا:

«اولاً: ماده ۲۵ ق.ا.ا.م مقرر می‌دارد:

«هرگاه در جریان اجرای حکم اشکالی پیش آید، دادگاهی که حکم تحت نظر آن اجرا می‌شود، رفع اشکال می‌نماید» و ماده ۲۶ آن قانون، اختلافات ناشی از اجرای احکام را با دادگاهی می‌داند که حکم توسط آن اجرا می‌شود. این در حالی است که طبق ماده ۲۷ قانون اخیر «اختلافات راجع به مفاد حکم و همچنین اختلافات مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم‌به حادث شود، در دادگاهی که حکم را صادر کرده است رسیدگی می‌شود» که با ملاحظه مفاد مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون مذکور، آنچه به ذهن متبادر می‌شود صلاحیت دادگاه مجری حکم است.

ثانیاً: مواردی از جمله صدور قرار توقیف عملیات اجرایی و اینکه «دادگاه می‌تواند با اخذ تأمین مقتضی، دستور رفع توقیف و تحویل مال به معترض را بدهد» مذکور در ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م، معطوف به دادگاه اجراکننده حکم است.

ثالثاً: اختلافی که با اعتراض شخص ثالث در اینجا ایجاد می‌شود، ناشی از «اجرای حکم» است، چراکه اعتراض ثالث اجرایی به مفاد حکم و ابهام یا اجمال در آن مربوط نمی‌شود.

رابعاً: قرینه دیگر بر صلاحیت دادگاه مجری حکم، ماده ۳۰ ق.ا.ا.م است که درخواست رفع اختلاف راجع به مفاد حکم را موجب تأثیر اجرای حکم نمی‌داند، مگر اینکه دادگاه قرار تأخیر اجرای حکم را صادر کند. این در حالی است که قرار یادشده با قرار توقیف عملیات اجرایی موضوع ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م متفاوت است و نشان می‌دهد که دادگاه صادرکننده حکم نمی‌تواند برای رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی و صدور قرار توقیف عملیات اجرایی در خصوص آن صلاحیت داشته باشد مگر اینکه خود نیز مجری حکم باشد.

خامساً: ضرورت سرعت در اجرای حکم و تعیین تکلیف آن، اقتضا می‌نماید دادگاهی که حکم توسط آن اجرا می‌شود به موضوع رسیدگی کند.

سادساً: دلیل دیگر آن است که تعیین تکلیف در خصوص وارد بودن اظهار حق ثالث موضوع صدر ماده ۱۴۶ ق.ا.ا.م با مأمور اجراست. مأمور اجرایی که براساس مقررات مختلف از جمله ماده ۱۴۲ آن قانون در حوزه مأموریت دادگاهی که حکم تحت نظر آن اجرا می‌شود انجام وظیفه می‌کند.

سابعاً: با پذیرش نظر دوم در خصوص اجرای احکام مراجع غیردادگستری، مانند اجرای آرای هیئت حل اختلاف قانون کار که از طرف اجرای احکام دادگستری اجرا می‌شود به

مشکل برمی‌خوریم، زیرا مراجع فوق مجاز به اجرای اصل حکم نشده و سازوکار لازم برای آن را در اختیار ندارند، چه رسد به آنکه درخصوص اظهار حق ثالث تعیین تکلیف کنند و یا در مورد اعتراض ثالث اجرایی که نیازمند دادرسی قضایی است، مداخله نمایند، علاوه بر آنکه مراجع مزبور از عنوان «دادگاه» مذکور در ماده ۱۴۷ ق.ا.ا.م خارج است.

بنا به مراتب فوق، صلاحیت دادگاه اجراکننده حکم ارجح است و به‌عنوان اصل ملاک عمل قرار می‌گیرد. بر این اساس، در پرونده‌های حقوقی حکم قضیه روشن است و تعیین تکلیف دعوای اعتراض ثالث اجرایی توسط دادگاه مزبور (که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود) به عمل می‌آید. لیکن در امور جزایی، قبل از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ دادگاه کیفری صلاحیت داشت.

با توجه به ماده ۱۷ آ.ق.ن.ا.م.م و طبق ماده ۲۸۱ ق.آ.د.ک.د.ع.و.ا که اجرای حکم را با دادگاه بدوی صادرکننده حکم دانسته بود و در اجرای ماده ۳۶ اصلاحی آ.ا.ق.ت.د.ع.و.ا مصوب سال ۱۳۸۷ که مرجع اجرای احکام حقوقی دادگاه‌های کیفری را واحد اجرای احکام کیفری همان حوزه تعیین کرده است، دادگاه کیفری که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شد برای اعتراض ثالث اجرایی موضوع‌های با ماهیت حقوقی مانند دادخواست ضرر و زیان ناشی از جرم صلاحیت داشتند، اما برای رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی قرار تأمین خواسته کیفری در عمل اختلاف نظر وجود داشت. عده‌ای آن را در صلاحیت دادگاه کیفری که بازپرس در معیت آن انجام وظیفه می‌نماید، می‌دانند» (دبخی، ۱۳۸۹: ۱۹۲). اما در رویه قضایی تشتت وجود داشت به طوری که در دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۲۱۸۵۵۰۰۹۷۹ شعبه ۱۰۰۵ دادگاه عمومی جزایی تهران مورخ ۹۲/۹/۹ مقرر شده است: «درخصوص دادخواست آقای م.م. با وکالت آقای م.ب. به طرفیت خواندگان ۱. آقای غ.الف. با وکالت آقای محمدابراهیم شیرمحمد و ۲. الف.ز.زادگان با وکالت خانم ف.ظ. بخواسته اعتراض ثالث به اجرای قرار تأمین خواسته صادره از بازپرسی شعبه هشتم دادرسی عمومی و انقلاب ناحیه ۱۲ تهران ... اولاً «اعتراض ثالث جنبه و ماهیت حقوقی دارد و در صلاحیت محاکم حقوقی می‌باشد...» و در دادنامه ۳۵۲ مورخ ۱۳۷۲/۷/۲۴ شعبه ۲۸ دادگاه حقوقی یک تهران، رجحان صلاحیت دادگاه حقوقی، به صلاحیت دادگاه کیفری در رسیدگی به شکایات اشخاص ثالث نسبت به اموال توقیف‌شده در اجرای احکام صادره از محاکم کیفری را ترجیح بلامرجه اعلام نموده و قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه کیفری صادر کرده است (حسینی، ۱۳۸۷: ۲۱۷). اما با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مطابق ماده ۴۹۵ آرای کیفری به دستور و تحت نظارت قاضی اجرای احکام اجرا می‌شود و به تجویز ماده ۴۹۷ رفع اشکالات مربوط به اجرای رأی با رعایت موازین شرعی و قانونی، با قاضی اجرای احکام کیفری است که رأی زیر نظر او اجرا می‌شود؛ و چون طبق ماده

۵۳۷ این قانون اجرای دستورهای دادستان و آرای لازم‌الاجرای دادگاه‌های کیفری در مورد ضبط و مصادره اموال، اخذ وجه‌الکفاله یا وثیقه و نیز جزای نقدی، وصول دیه، رد مال یا ضرر و زیان ناشی از جرم نیز بر عهده معاونت اجرای احکام کیفری است و چنانچه اجرای دستور یا رأی مستلزم توقیف یا فروش اموال باشد، انجام عملیات مذکور مطابق مقررات اجرای احکام مدنی است. بنابراین، قاضی اجرای احکامی که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود برای اعتراض ثالث اجرایی صلاحیت دارد، اما برای رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی به قرار تأمین خواسته کیفری صادرشده از طرف بازپرس مطابق ماده ۱۱۱ این قانون دادگاه حقوقی به اعتراض اشخاص ثالث نسبت به توقیف اموال ناشی از اجرای قرار تأمین خواسته، مطابق مقررات اجرای احکام مدنی رسیدگی می‌کند.

#### ۴. حقوق تطبیقی

##### ۴.۱. حقوق اردن

«برابر مقررات قانون اجرای اردن، چنانچه شخص ثالث نسبت به مال بازداشت‌شده ادعای حقی دارد، باید شکایت خود را به رئیس اجرا بدهد، رئیس اجرا شکایات رسیده را بررسی و اتخاذ تصمیم می‌نماید. ایشان به شکایاتی ترتیب اثر می‌دهد که مستند به حکم دادگاه و یا سند رسمی با تاریخ مقدم بر تاریخ صدور حکم مورد اجرا باشد، در صورتی که شکایت شخص ثالث مستند به یکی از اسناد موصوف نباشد به آن توجه نمی‌شود و عملیات اجرایی استمرار می‌یابد. در این صورت شخص ثالث می‌تواند برای تسلیم اعتراض و اثبات ادعای خود به دادگاه اجراکننده مراجعه نماید» (مواد ۴، ۸ و ۴۹ قانون اجرا). در اردن برای شکایت و اعتراض نسبت به عملیات اجرایی صورت‌گرفته درخصوص اموال غیرمنقول مرور زمان یک‌ساله تعیین شده است و ماده ۹۹ قانون مزبور مقرر داشته است که بعد از گذشت یک سال از فروش مال به مزایده هیچ ادعائی دایر بر وقوع تخلف یا وجود اشتباه در عملیات اجرایی پذیرفته نمی‌شود. اشخاص غایب، ناتوان و فاقد اهلیت از حکم این ماده استثناء شده‌اند. در ضمن به ادعای حق نسبت به مال غیرمنقول از سوی متصرف آن مال در صورتی توجه می‌شود که قبل از صدور قرار قطعی انتقال مال غیرمنقول به برنده مزایده، ادعای خود را تقدیم و برای جبران ضرر و زیان احتمالی ناشی از تأخیر عملیات اجرایی ضامن نیز معرفی کند. در این صورت دایره اجرا به وی پانزده روز مهلت می‌دهد که به دادگاه مراجعه و قرار دادگاه مبنی بر تأخیر مزایده را ارائه کند. در صورت صادرنشدن چنین قراری عملیات اجرایی استمرار می‌یابد.

#### ۲.۴. حقوق سوریه

در سیستم حقوقی سوریه، رئیس اجرا به تمامی شکایات و اعتراضات صورت گرفته نسبت به عملیات اجرایی اعم از شکایات و اعتراضاتی که در صحنه بازداشت اموال اعلام می‌شود و شکایات و اعتراضات اعلام شده بعد از تحقق بازداشت اموال رسیدگی و قرار صادر می‌کند. برابر مقررات اجرایی این کشور، رئیس اجرا پس از تنظیم پیش‌نویس شرایط فروش اموال بازداشت شده و ابلاغ آن به طرفین اجراییه، جلسه‌ای را به منظور بررسی شکایات و اعتراضات منعقد می‌کند. طرفین اجراییه و سایر اشخاص ذی‌نفع هر اعتراض و شکایتی که از عملیات اجرایی داشته باشند می‌توانند تا سه روز مانده به جلسه ذکر شده، آن را اعلام کنند. تقدیم نکردن شکایت و اعتراض در این مرحله بیانگر صحت اقدامات و عملیات اجرایی انجام شده است و بعد از گذشتن مهلت تعیین شده، رئیس اجرا شکایت اشخاص از اقدامات صورت گرفته قبلی را نمی‌پذیرد و این شکایات دیگر در دایره اجرا مسموع نخواهند بود. البته فقط حق شکایت نسبت به اقدامات به عمل آمده قبل از جلسه مزبور ساقط می‌شود و چنانچه از عملیات اجرایی بعد از جلسه از قبیل نحوه مزایده، ترتیب تقسیم وجوه بین بستانکاران و ... شکایت و اعتراضی باشد حق شکایت و اعتراض برای اشخاص ذی‌نفع محفوظ خواهد بود (مواد ۲۰۴ بندهای ۲ و ۳، ۴۵۲ بند ۲ و ۴۵۳ قانون آیین دادرسی مدنی). بدین ترتیب در سوریه حق اعتراض و شکایت اشخاص ثالث نسبت به بازداشت اموال در صورتی از سوی رئیس اجرا پذیرفته و رسیدگی می‌شود که طی مهلت مذکور تسلیم شده باشد. بنابراین، برخلاف مقررات اجرایی ایران، در این کشور حق مراجعه اشخاص به اجرا و تسلیم شکایت نسبت به بازداشت اموال، قبل از اتمام عملیات اجرایی به پایان می‌رسد. رئیس اجرا پس از رسیدگی به اعتراض و شکایت رسیده تصمیم‌گیری می‌کند و تمامی تصمیمات وی قابل شکایت در دادگاه تجدیدنظر منطقه مربوطه است (مواد ۲۷۷ بند ۲، ۳۸۸، ۳۹۵ و ۴۰۴ بند ۳ همان قانون). در سوریه دایره اجرا که علاوه بر اجرای احکام مدنی، اجرای اسناد رسمی را نیز به عهده دارد، مستقل از دادگاه است بنابراین، دادگاه اجراکننده در آنجا موضوعیت ندارد و به همین دلیل از آن ذکری به میان نیامده است.

#### ۳.۴. حقوق لبنان

۱. در لبنان رئیس اجرا به کلیه اختلافات و اعتراضات رسیدگی و قرار صادر می‌کند. قرارهای صادره طی پانزده روز از تاریخ ابلاغ در دادگاه تجدیدنظر قابل شکایت و تجدیدنظر است. با توجه به مقررات پیش‌بینی شده در مواد مختلف قانون، رئیس اجرا در همه موارد به صدور قرار مجاز نیست، بلکه در مواردی تصمیم وی به شکل ارجاع اختلاف به دادگاه صلاحیت‌دار است.



از توجه و التفات به کلیه مقررات مربوطه، این نتیجه حاصل می‌شود که رئیس دایره اجرا فقط در مواردی قرار صادر می‌کند که یا شکایت و اعتراض را وارد نمی‌داند و آن را رد می‌کند یا در صورت قابل قبول دانستن اعتراض به ایجاد تفاهم و وحدت نظر بین اشخاص ذی نفع موفق شود، در غیر این صورت یعنی چنانچه اختلاف نظر اشخاص ذی نفع برطرف نشود باید برای حل اختلاف و اتخاذ تصمیم معترض را به دادگاه هدایت کند. معترض مکلف است طی ۸ روز، به دادگاه حقوقی صلاحیت‌دار مراجعه و با طرح دعوی، حل اختلاف را از دادگاه درخواست کند (مواد ۶۶۶، ۶۶۷، ۸۰۲ و ۸۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی). با اینکه رئیس دایره اجرا در لبنان خود قاضی و در عین حال رئیس دادگاه شهرستان مربوطه (دادگاه نخستین) نیز است، دارای نقش به نسبت کم‌رنگی در حل اختلاف اجرایی است و قانون‌گذار در مواردی که رئیس اجرا به صدور قرار مجاز نیست، شخص معترض نسبت به اقدامات اجرایی را مکلف می‌کند که برای اقامه دعوی به دادگاه صلاحیت‌دار مثل دادگاه محل اقامت محکوم علیه (ماده ۶۴۰) یا دادگاه محل اقامت شخص ثالث در موارد بازداشت مال نزد ثالث (ماده ۶۳۸) مراجعه کند. با توجه به اینکه رئیس اجرا خود رئیس دادگاه اجراکننده نیز است، ارجاع اختلاف به دادگاه‌های دیگر از جهات مختلف از جمله طولانی‌ترکردن بدون دلیل مدت رسیدگی و اجرا، قابل انتقاد به نظر می‌رسد (کرامت، ۱۳۷۶: ۱۷۷).

##### ۵. نتیجه‌گیری

درخصوص مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث اجرایی، حقوق‌دانان و قضات بین دادگاه صادرکننده رأی و دادگاه معجری رأی اختلاف نظر دارند. اما از آنجا که اجرای رأی و صدور اجراییه اصولاً بر عهده دادگاه نخستینی است که آن را صادر کرده است، هرچند حکم مورد اجرا از مرجع تجدیدنظر صادر شده باشد (ماده ۵ ق.ا.م و ماده ۴۰ آیین‌نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱)؛ شکایت شخص ثالث در این دادگاه مطرح می‌شود. اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم را اجرا می‌کند و رسیدگی به شکایت شخص ثالث نسبت به اموال توقیف‌شده با توجه به مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ ق.ا.م با همان دادگاه است. با این حال، ممکن است اجرای رأی وفق ماده ۲۰ ق.ا.م به دادگاه دیگر نیابت داده شود که در این صورت به نظر می‌رسد حل این اختلافات و اشکالات ناشی از اجرای نیابت با دادگاه نیابت‌گیرنده باشد، زیرا اجرای رأی از سوی این دادگاه انجام می‌شود. در این صورت دادگاهی که اجرا را انجام می‌دهد و به اشکالات در جریان اجرا رسیدگی می‌کند، دادگاهی غیر از دادگاه صادرکننده رأی و اجراییه است؛ امری که در هر صورت قابل مقایسه با دادگاه صالح برای رسیدگی به دعوای اعتراض شخص ثالث نیست.

دعوی اعتراض شخص ثالث اصلی دادگاهی برای رسیدگی صالح است که رأی قطعی معترض عنه را صادر می‌کند (ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م). اگر حکم یا قرار از دادگاه بدوی صادر شده و در نتیجه عدم تجدیدنظرخواهی قطعیت یافته یا با توجه به خواسته دعوی بدوی رأی صادره از ابتدا قطعی باشد، مرجع رسیدگی به اعتراض ثالث همان دادگاه بدوی است.

دادگاه تجدیدنظر چه رأی دادگاه بدوی را عیناً تأیید یا آن را فسخ و رأی جدید صادر کند، مرجع رسیدگی به دعوی اعتراض ثالث همان دادگاه تجدیدنظر است و در اعتراض ثالث طاری، دادگاهی صلاحیت رسیدگی دارد که دعوا در آنجا مطرح است و اگر درجه دادگاه پایین‌تر از دادگاه صادرکننده رأی معترض عنه باشد، دادگاهی مرجع رسیدگی است که رأی اخیر را صادر کرده است (ماده ۴۲۱ ق.آ.د.م).

## منابع و مأخذ

### الف) فارسی

۱. ارفع‌نیا، بهشید و شعبانی، محمدمهدی (۱۳۸۳). *اختلاف در صلاحیت محاکم و نحوه حل آن*، چاپ اول، تهران: بهتاب.
۲. بازگیر، یدالله (۱۳۸۰). *تشریفات دادرسی مدنی در آیین آرای دیوان عالی کشور*، جلد اول، چاپ اول، تهران: فردوسی.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱). *تشریفات دادرسی مدنی در آیین آرای دیوان عالی کشور*، جلد دوم، چاپ اول، تهران: فردوسی.
۴. بهرامی، بهرام (۱۳۸۱). *اجرای احکام مدنی*، چاپ اول، تهران: نگاه بینه.
۵. جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). *دانش‌نامه حقوقی*، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
۶. حسینی، سید محمدرضا (۱۳۸۷). *قانون اجرای احکام مدنی در رویه قضایی*، چاپ دوم، تهران: نگاه بینه.
۷. خدابخشی شلمزاری، عبدالله (۱۳۸۲). «اعتراض شخص ثالث نسبت به رأی داور»، *ماهنامه دادرسی*، شماره ۳۹، سال هفتم.
۸. دولاح، عبدالصمد (۱۳۹۰). *اعتراض شخص ثالث در دادرسی‌های مدنی*، چاپ سوم، تهران: دادگستر.
۹. ذیحی، حسین (۱۳۸۹). *اعتراض ثالث اجرایی*، چاپ اول، تهران: کیهان.
۱۰. سلجوقی، محمود و امینی، یدالله (۱۳۸۵). *مجموعه نظریه‌های مشورتی، اداره حقوقی وزارت دادگستری در زمینه مسائل مدنی*، چاپ اول، تهران: دفتر تحقیقات و مطالعات وزارت دادگستری.
۱۱. شمس، عبدالله (۱۳۸۲). *آیین دادرسی مدنی*، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: میزان.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). «ثالث در صحنه توقیف»، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۲۱ و ۲۲.
۱۳. شهبازی‌نیا، مرتضی و اکبری‌دهنو، میثم (۱۳۹۳). «توافق طرفین در تعیین دادگاه صالح با مطالعه اصول آیین دادرسی مدنی فراملی»، *مجله تعالی حقوق*، سال ششم، شماره ۹.
۱۴. قائم‌مقام فراهانی، محمدحسین (۱۳۸۴). «صلاحیت در رسیدگی به امور مدنی»، *نشریه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۶۸.
۱۵. غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۰). *آیین دادرسی مدنی فراملی*، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۶. کرامت، قاسم (۱۳۷۶). «مطالعه تطبیقی اعتراض شخص ثالث به توقیف اموال»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه شهید بهشتی.
۱۷. متین‌دفتری، احمد (۱۳۴۷). *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، چاپ دوم، تهران: چاپخانه سازمان چاپ دانشگاه تهران.
۱۸. محسنی، حسن (۱۳۹۱). *ترجمه آیین دادرسی مدنی فرانسه*، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۹. \_\_\_\_\_ و رضایی‌نژاد، همایون (۱۳۹۰). «شکایت ثالث از عملیات اجرایی در مقایسه با اعتراض ثالث به رأی»، *مجله حقوق خصوصی*، دوره هشتم، شماره اول.

مرجع صالح برای رسیدگی اعتراض شخص ثالث به رای و اعتراض ثالث اجرایی (با تأکید بر ... ۷۶۱

۲۰. مهاجری، علی (۱۳۸۱). شرح قانون اجرای احکام مائنی، جلد دوم، چاپ اول، تهران: گنج دانش.

۲۱. نوین کاشانی، عبدالمبین (۱۳۵۰). «اعتراض شخص ثالث»، مجله کانون وکلا، شماره ۱۱۸.

(ب) خارجی

22. Principles of transnational civil procedure, by the American law unidroit, 2004.

Archive of SID